

## بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه خطبه جمعه حضرت امیر المومنین حضرت خلیفه‌المرسیح الخامس ایده الله تعالی بنصره العزیز.

سیدنا حضرت خلیفه‌المرسیح الخامس ایده الله تعالی بنصره العزیز بتاریخ ۱۴ ژوئن ۲۰۱۹ از بیت الفتوح لندن خطبه جمعه ارشاد فرمودند که با تراجم در زبانهای مختلف بر ایم تی ای زنده پخش شد.

آنحضرت رویدادهائی دیگر حضرت زید بن حارثه شرح داده فرمودند که حضرت زید در سفر طائف به همراه حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بود. زمانی که این محاصره برداشته شد و حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم آزادی رفت و آمد پیدا کردند، ایشان قصد نمودند که به طائف رفته و مردم آنجا را به سوی اسلام دعوت دهند. طائف، مکانی معروف است که از مکه به طرف جنوب شرق به فاصلهٔ چهل مایل واقع است؛ در آن زمان قبیلهٔ بنوثقیف در آنجا ساکن بود. اگر جدا از ویژگی خانه کعبه، به طائف نگاه شود به لحاظ شهر آن گویی هم‌شأن و هم‌مرتبهٔ مکه بود و بسیار آدم‌های ثروتمند بزرگ در آن سکونت داشتند و خود اهل مکه نیز این اهمیت طائف را اذعان داشتند چنانکه این قول اهل مکه است که خداوند متعال در قرآن شریف ضبط نموده است که لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتِینِ عَظِیمٍ یعنی اگر این قرآن از طرف خداست پس چرا بر فردی بزرگ از مکه یا طائف نازل نشد؟

آنحضرت ۱۰ روز در آنجا توقف نمودند و با بسیاری از سرداران شهر یکی بعد از دیگری ملاقات کردند اما در نصیب این شهر هم همچون مکه، در آن زمان اسلام آوردن نبود. همه سران آنجا آنحضرت را تکذیب نمودند بلکه به سخریه گرفتند. سرانجام، حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم نزد بزرگترین رئیس طائف عبداللیل و در حدیث نامش ابن عبداللیل آمده است، رفتند و وی را دعوت اسلام دادند اما وی فوری آن را رد کرد بلکه به تمسخر و استهزا گفت: بهتر است که از اینجا بروی زیرا در اینجا هیچ کسی آمادهٔ شنیدن به سخنان نیست و پس از آن، آن انسان بدبخت افراد ولگرد شهر را به تعقیب آنحضرت فرستاد و زمانی که حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم از شهر خارج شدند، آنان با ایجاد سر و صدا و هیاهو شروع به سنگ‌اندازی کردند و در نتیجهٔ آن تمام بدن آنحضرت خونی شد. در روایت اول این نکته نیز مسطور است که در این سفر حضرت زید بن حارثه نیز همراه آنحضرت بود و وی سعی می‌کرد جلوی این سنگ‌ها قرار بگیرد تا آنها به حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم اصابت نکند، و اینطور سنگ‌ها به سرش نیز خورد. به‌هرحال، تا سه مایل این افراد ولگرد در حال دشنام دادن و سنگ زدن به تعقیب آنحضرت رفتند. رئیس مکه عتبه بن ربیع به مسافت سه مایل از طایف باغی

داشت، حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم به آن باغ پناه گرفتند و سپس مردم ستمکار خسته شده و بازگشتند. در اینجا در سایه‌ای در حال ایستادن حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در بارگاه الهی اینگونه دعا کردند: پروردگارا، من از کمبود قدرت و قلت تدبیر و بی‌چارگی خود در مقابل مردم به درگاهت شکایت می‌کنم، ای پروردگار من، تو مهربانترین مهربانان هستی و تنها تو محافظ و نگهدار افراد ضعیف و بی‌کس هستی. تنها تو پروردگار منی، من فقط خواستار نور تو هستم زیرا تنها تو تاریکی‌ها را رفع می‌نمایی و انسان را وارث حسنات دنیا و آخرت می‌سازی.

عتبه و شیبه آن زمان در باغ خود حضور داشت. وقتی وی حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم را در این حال دید آنگاه بنا به فامیل دور یا نزدیک بودن یا به سبب احساس ملی یا به‌هرحال در اثر هر دلیل نامعلومی به دست یک غلام مسیحی خود به نام عداس یک سینی انگور را برای آن حضرت فرستاد. آن حضرت آن را پذیرفتند و خطاب به عداس فرمودند: تو اهل کجایی؟ و بر کدام دینی هستی؟ وی گفت: من از نینوا و مسیحی هستم. آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند: آیا همان نینوا که محل سکونت بنده نیکوکار خدا، یونس بن متی بود؟ عداس گفت: بله و سپس پرسید: شما چطور از حال یونس خبر داری؟ آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند: وی برادرم بود زیرا او نیز پیامبر خدا بود و من هم پیامبر خدایم. سپس آن حضرت به او اسلام را تبلیغ نمودند و در اثر آن وی از جوشش ارادت و محبت دستان آن حضرت صلی الله علیه و سلم را بوسید.

پس از آن حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم اندک زمانی در آنجا استراحت فرمودند و سپس از آنجا حرکت کردند و به نخله رسیدند که از مکه به مسافت یک منزل واقع است و در آنجا چند روز توقف نمودند. پس از آن از نخله حرکت کردند و به کوه حرا آمدند و چون اندیشه وجود داشت که به سبب موفقیت‌آمیز نبودن سفر طایف، اهالی مکه بیباکتر شوند لذا آن حضرت از اینجا به مطعم بن عدی پیام فرستادند که می‌خواهم وارد مکه شوم آیا می‌توانی در این کار کمک کنی؟ مطعم کافر متعصبی بود اما طبعش شرافت و نجابت داشت و در چنین شرایط نپذیرفتن درخواست پناه دادن به کسی، برخلاف فطرت عرب‌های شریف و نجیب بود لذا وی به همراه فرزندان و فامیل‌های خود به طور مسلح نزدیک کعبه آمد و به آن حضرت پیام فرستاد که بیایید ما به شما پناه می‌دهیم. حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم آمدند و گرد کعبه طواف کردند و از آنجا به همراه مطعم و فرزندان در سایه شمشیرها به خانه خود رفتند.

حضرت زید وقتی هجرت نموده و به مدینه رسید، در خانه حضرت کلثوم بن هدم اقامت نمود و بعضی بر این باورند که وی نزد حضرت سعد بن خيثمه توقف نمود. که حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بین او و حضرت حمزه پیمان اخوت بستند. در سیرت خاتم النبیین این تفصیل را نوشته است که اندک زمانی پس از رسیدن به مدینه حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم زید بن حارثه را کمی پول داده و به مکه فرستادند و وی در ظرف چند روز به سلامتی به همراه خانواده آن حضرت به مدینه رسید و به همراهش عبدالله بن ابی بکر نیز به همراه خانواده حضرت ابوبکر به مدینه رسید.

آنحضرت فرمودند زمانی که این صلحنامه حدیبیه نوشته شد، در آن اینگونه نوشتند که این آن شروطی است که بر آن محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم صلح کرده است. اهل مکه گفتند: ما این نوشته را قبول نداریم، اگر ما شما را پیامبر خدا می دانستیم هیچگاه مانع ورودتان نمی شدیم. شما نزد ما فقط محمد بن عبدالله هستید. آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند: من، هم پیامبر خدا و هم محمد بن عبدالله هستم. سپس به حضرت علی فرمودند که عبارت رسول الله را از اینجا پاک کن. حضرت علی گفت: خیر، بخدا من هرگز خطابتان را پاک نخواهم کرد یعنی این خطاب رسول الله که خداوند متعال به شما داده است، نمی توانم آن را پاک کنم. حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم آن برگه ای را که روی آن [متن صلحنامه] نوشته شده بود، گرفتند و پاک کردند. دختر حضرت حمزه، عماره در روایات نامش عمامه و امت الله نیز وارد شده است، پشت سر آن حضرت صلی الله علیه و سلم با گفتن این آمد که عمو، حضرت علی دستش را گرفت و به حضرت فاطمه علیه السلام گفت: شما دختر عمو را با خود ببرید و حضرت فاطمه وی را سوار کرد. حال، حضرت علی، حضرت زید و حضرت جعفر درباره دختر حمزه شروع به نزاع کردند. حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم درباره این مسئله داوری فرمودند که وی نزد خاله خود خواهد ماند یعنی نزد حضرت جعفر زندگی خواهد کرد. سپس آن حضرت فرمودند: خاله به منزله مادر است.

حضرت زید بن حارثه با حضرت ام ایمن ازدواج کرده بود. وی از اهالی حبشه و کنیز پدر حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بود، وقتی سنش ۶ سال بود، آن زمان وی به عنوان خدمتکار در کنارش بود.

ازدواج حضرت ام ایمن با عبید بن زید در مکه به عمل آمد که غلام حبشی بود و از او پسرش به دنیا آمد که نامش ایمن بود. حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم درباره اش فرمودند که آن کسی که می خواهد با خانم اهل بهشت ازدواج کرده و خوشحال شود، باید با ام ایمن ازدواج کند. آنگاه حضرت زید

بن حارثه با او ازدواج کرد و از او حضرت اسامه به دنیا آمد. حضرت ام ایمن در آغاز دوران خلافت حضرت عثمان در گذشت.

قبلاً سلام الله علیکم رواج داشت ولی حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم به سبب لکنت زبانش به او اجازه داده بودند که سلام علیکم یا السلام علیکم بگوید که الان همین رواج یافته است. در روایتی آمده است که در هنگام هجرت پا پیاده به مدینه، حضرت ام ایمن بسیار زیاد تشنه شد، لذا صدای چیزی را شنید و می بیند که روی او از آسمان چیزی مانند دلو پایین آمده و از آن قطره های سفید آب می افتد، وی از آن، آنقدر آب آشامید که سیر شد. که وقتی حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در گذشتند، حضرت ام ایمن بسیار زیاد گریه می کرد، از وی پرسیدند: چرا برای حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم اینقدر زیاد گریه می کنی؟ وی گفت: من می دانستم که حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم روزی قطعاً فوت می کنند اما من به این سبب گریه می کنم که دیگر وحی از ما برداشته شده است.

رنگ پوست حضرت اسامه با حضرت زید بسیار فرق داشت، و به این دلیل به نسب حضرت اسامه اعتراض هم می کردند و می گفتند: یک روز یک مجزز مدلجی نزد ام آمد، و گفت که این پاها از یکدیگر است یعنی پاهای این هر دو نفر باهم بسیار شباهت دارند، بدین طور این اعتراض رفع شد.

آن حضرت حضرت زید را با حضرت زینب بنت جحش تزویج نموده بودند اما این ازدواج زیاد دوام نیاورد و حضرت زید به حضرت زینب طلاق داد. این ازدواج یک سال یا کمی بیشتر از آن ادامه پیدا کرد.

حضرت میرزا بشیر احمد در کتاب سیرت خاتم النبیین با ارجاع به کتاب های مختلف شرح این رویداد را اینگونه نوشته است که در سال پنجم هجرت و کمی پیشتر از غزوه بنی مصطلق که در ماه شعبان پنجم هجری رخ داد، حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم با حضرت زینب دختر جحش ازدواج کردند. وی دختر آن عمه آن حضرت بود که نامش امیمه دختر عبدالمطلب بود. حضرت زینب با وجود بی نهایت خانم نیکوکار و با تقوا بودن در طبع خود کمی احساس برتری خاندان خویش داشت و در مقابل آن، طبع حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم از این قبیل افکار کاملاً پاک بود و اگرچه آن حضرت حالات خاندانی را به لحاظ تمدن و فرهنگ درخور اعتنا می دانستند اما به نظر آن حضرت معیار و ملاک درست برای بزرگی و عظمت، خوبی شخصی و تقوا و پاکیزگی ذاتی بود چنانکه خداوند متعال در قرآن شریف می فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» یعنی ای مردم، از میانتان آن که باتقواتر است، نزد خدا مقام و مرتبتش بالاتر است. آن حضرت بدون اینکه هیچ تردید داشته باشند، پیشنهاد ازدواج این عزیز

خود یعنی زینب دختر جحش با غلام آزاد کرده و پسرخوانده خود را مطرح کردند، در اوایل زینب با توجه به عظمت خاندانی خویش این پیشنهاد را نپسندید اما سرانجام با دیدن آرزوی شدید قلبی حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم برای این ازدواج رضایت داد و اگرچه زینب با نجابت با او ساخت ولی به زید این احساس دست داد که در دل زینب هنوز هم این احساس وجود دارد که وی دختری از خاندان برتر و از فامیل نزدیک حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم است و حضرت زید غلامی آزاد شده است و هم کفو او نیست و از طرف دیگر در دل زید هم در مقابل زینب احساس پایبندی بودن خود وجود داشت.

زید بن حارثه در خدمت حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم حاضر شد و اجازه خواست که به وی طلاق دهد. حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم زید را از طلاق دادن منع فرمودند. و بعد از مدتی زید وی را طلاق داد. . وقتی که عده طلاقش تمام شد، درباره ازدواجش به حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم وحی شد که تو خودت او را به عقد خویش دریاور. در این دستور خدا، فارغ از این حکمت که از این طریق از حضرت زینب دلداری خواهد شد و ازدواج با خانم مطلقه بین مسلمانان عیب شمرده نخواهد شد، این حکمت هم مدنظر بود که چون حضرت زید پسرخوانده حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بود و پسر آن حضرت خوانده می شد لذا وقتی آن حضرت خودش را با خانم مطلقه او ازدواج خواهند کرد این امر به طور عملی بر مسلمانان تاثیر خواهد گذاشت که پسرخوانده پسر واقعی نیست و بر او فرامین پسر واقعی جاری نمی شود و در آینده این رسم جاهلان مسلمانان به طور کامل از بین خواهد رفت. در سوره احزاب آیت ۳۸،۳۹ نوشته است که هنگامی که زید با زینب قطع رابطه کرد، ما زینب را با تو تزویج نمودیم تا برای مومنان هیچ مانعی نباشد که آنان با همسر پسرخوانده خویش پس از آن که آنها از هم جدا شوند، ازدواج بکنند و این دستور خدا همین طور عملی می شد. خلاصه، پس از نزول این وحی الهی که در آن میل یا فکر حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم هرگز دخیل نبود، حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم تصمیم گرفتند که با زینب ازدواج کنند و سپس از طریق زید به حضرت زینب پیام ازدواج فرستادند و پس از اعلام رضایت حضرت زینب، برادرش ابواحمد بن جحش به عنوان ولی او با مهریه چهار صد درهم خواهر خود را به عقد حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم درآورد و اینطور آن رسم قدیمی که در سرزمین عرب راسخ شده بود، در نتیجه نمونه شخصی حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم از ریشه کنده شد.

در اینجا بیان این نکته نیز ضروری است که مورخان و محدثان به طور عمومی معتقدند که چون درباره ازدواج زینب وحی خدا نازل شده بود و به دستور خاص خدا این ازدواج به عمل آمده بود لذا به لحاظ

ظاهری مراسم عقد گرفته نشده بود، اما این تصور درست نیست. اگرچه بدون شک این ازدواج به دستور خدا انجام شد و می‌توان گفت که در آسمان عقدشان خوانده شد اما به رعایت رسم ظاهری شریعت در ارتباط با ازدواج هم خداوند متعال دستور داده است لذا ترک آن امکانپذیر نبود.

و آنچه در حدیث وارد شده است که حضرت زینب جلوی امهات المومنین دیگر با افتخار می‌گفت که عقدهایتان را ولی‌هایتان در زمین خواندند و عقدم در آسمان خوانده شد، از آن اینطور استنتاج کردن که برای حضرت زینب هیچ مراسم ظاهری گرفته نشده بود، درست نیست زیرا باوجود گرفتن مراسم هم این افتخارش پا برجا می‌ماند که عقدش به دستور خاص خدا در آسمان خوانده شد اما در مقابل این، ازدواج‌های امهات المومنین دیگر طبق اسباب عادی به همراه برگزاری مراسم ظاهری به وقوع پیوست.

در روایتی دیگر وارد شده است که حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بدون اجازه نزد حضرت زینب تشریف برده بودند و از آن این نتیجه می‌گیرند که مراسم ظاهری ازدواج آن حضرت با حضرت زینب به پا نشده بود اما اگر کمی تعمق و تأمل شود آشکار خواهد شد که این روایت هیچ ربطی به گرفته شدن یا نگرفته شدن مراسم ازدواج ندارد چون اگر منظور از آن این است که حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در خانه حضرت زینب بدون اجازه‌اش رفته بودند، این اشتباه و خلاف واقعیت است زیرا در روایت صریح بخاری این ذکر شده است که زینب پس از ازدواج به خانه حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم آمد، نه اینکه آن حضرت در خانه‌اش رفته بودند و اگر منظور از این روایت این است که پس از آمدن حضرت زینب در خانه حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم، آن حضرت بدون اجازه در خانه تشریف بردند، این امر معمولی است و برخلاف روش متداول نیست زیرا وقتی وی به عنوان همسر به خانه آن حضرت آمده بود، وانگهی به هر حال، آن حضرت نزدش می‌رفتند و برای رفتن نیاز به اجازه نداشتند. هدف این ازدواج از بین بردن این رسم و تاثیر آن بود که با همسر پسرخوانده نمی‌توان ازدواج کرد لذا بیش از پیش نیاز بود که این ازدواج با اعلام فراوان به عمل بیاید و جلوی شهادت بزرگ انجام می‌شد تا دنیا متوجه شود که این رسم امروز به پایان می‌رسد.